

خون و طلا ...

آدم های به اجبار فلاکت زده ، در بسا سرزمین های به اجبار عقب نگهداشته شده ، با تنبلی های پی در پی بدون کوچکترین درکی از زندگی و مفاهیم آن ، درگیر اسارت و استبداد های تحمیل شده با صیوری و ناآگاهی از ارزش های آزادی بدنیا می آیند ، آنها زندگی کسالت باری را می پذیرند که دیگران ، ستم پیشگان برایشان رقم زده اند؟! درچنین هنگامه ای آنها بدون درک مشخص با همدیگر ازدواج میکنند ، زندگی مشترک را با داد و فریاد ، گریه و شکنجه ، تحقیر و شتماتت همدیگر پی میریزند ، و موجودات فلاکت زده و بدبخت تر از خود را بدنیا میاورند ، آنها نه یکی ، نه دوتا ، بل چندین ... تا که جذام فقر ، بیسوادی ، مرض ، عقده های روانی و ابتذال تاروپود شانرا بخورد ، پوست و قلب شانرا بچود یا درنهایت از زیادت استحاله برای تحقق آرمان نامقدس ابلیس سیاست و مذهب سیاسی گوشت دم توپ گردد ، که جسد وامانده اش را در میدان جنگ های بیمورد ، نوک کرکس پاره پاره نموده یا چشمان از حدقه برآمده اش را بخورد ... این مُرده های متحرک با افکار مسموم شده ، مسوول همه بدبختی های خودشان تقدیر را میدانند ، و با دعای شکرانه و نذرونیاز شمع به معبد خرافات روشن مینمایند ، تا روزگارشان از بد بدتر نشود «**درحالیکه بدترین اش همین است**» آنها در اسارت مانده های بریاد شده ، با همان جُبن خوپذیر از اقیانوس روزمرگی سربرون کشیده اند ، و با حوصله مندی که تنها آنهاراست ، پوست همدیگر خود را به بهانه های مختلف دباغی مینمایند ، استخوان های همدیگر را در آسیاب عناد می شکنند و گرد اش را به باد میدهند (**آنها به اساس طرح و برنامه ریزی دشمن های آزادی و طبقاتی شان**) ویکزمان آنها خسته از شکل تکرار حیات ، خسته از نگرانی ها ، برای فرار از یکنواختی دنیا و توسل به دنیای دیگر به بهشت آرام و عده داده شده (**آنها با فتوای روحانی کاذب**) خود را یا جوانترین فرزند های خود را با واسکت بمب های انتحاری پیچیده بنام خدا و جهاد ناحق صدقه میدهند «**که خدا خود ازین عمل منزجراست**» وقتی درگوشه از دنیا ، درکشور دربلامانده ای موهوم پرست ، انفجاری رخ میدهد ، آدم یا آدمهای پاره پاره میشوند ، به خانه خانه گلیم ماتم هموار میگردد ، یا جلوه های از تمدن معدوم میشود ، یا ... آنگاه خدایان دنیا ، طراحان جنگ های عقیدتی و برتری خواهی «**روی خون و خرابه ها ، کاخ های از طلا میسازند !!!**»

وقتی رسانه ها خبر انفجار ، تباهی و بریادی را پخش مینمایند ، فریب خورده های بدبخت ، وصلت فرزندهای شانرا با حوریان بهشتی ، و شهادت آنها را با یک پیاله چای تلخ تحلیل نموده ، بعد شکرگویان زیرشال مندرس کنار هم میخوابند و مشغول نسل گیری میشوند ، تا موجود بدبخت دیگری را تحویل عفریت جنگ نمایند ... یک گروه دیگر ، همان های که (**سرشان برای آزادی انسان و انسانیت درد میکند**) بی محابا و درهر فرصتی تلاش کرده اند با بوق و کرنا ، قلم و قدم ، ویا با ریختادن خون و نثار جان شان همنوعان فروخته ، درد رسیده ، موهوم پرست ، ترسو و خرافات پسند شانرا ، بیچاره های را که بسته به تارهای عنکبوت اندوه ، بدبختی ، فقر ، نادانی و ژولیدگی اند و قرن ها میشود به زمین چسپیده اند ، آنها را که نان زحمت شانرا با گریه و زاری میخورند ، آنها را که برای آرامش نسبی روان شان دست هرپیر مزور را میبوسند ، و با فال بینی به هر توغی بند مُراد بسته میکنند بیدار نمایند ، آنها سعی نموده اند همنوعان در بلا مانده مثل خود را ، ازچنگال انواع ستم ، استثمار و استعمار رها سازند ، اینها ، این گروه در ازمنه های مختلف از تاریخ بشریت حماسه ها آفریده اند ، و برای تحقق این آرمان مقدس یعنی «**آزادی**» از جان خویش مایه گذاشته اند ... آنها با نورافگن های از آگاهی ، پویایی ، صداقت و کیاست هرازگاهی فریاد زده اند ، بگونه که پژواک صدای شان هردم از رواق تاریخ مبارزات شنیده میشود ، فریاد زده اند که : «**ای مردم ، ای توده های ستمکش ! شما حق دارید انسانواره زندگی نمایید ، زیرا شما انسانید ، نگذارید ستمگاران ، آزادی ، نان و آرامش شما را چپاول نمایند و کاخ های طلایی ستم خویش را روی خون و خرابه های حیات شما آباد نمایند ، آنها ، آن بیدادگران جز زرنگی شیدانه ، فریبکاری و زورگویی هیچ فوقیتی نسبت به شما ندارند ، بخود آید ، با یک عصیان ، بایک جنبش همه بند های نابخردی ، بردگی ، افیون و جادو را پاره نمایید ، خود را رها بسازید از تارهای عنکبوت عقاید موهوم ، جُبن و خرافات ، آزادانه و مغرور زندگی نمایید ، بگونه که انسان را سزاوار است**»

مگر سوگمندانه که در بلا مانده های بد روزگار ، باگپ ها و آهنگ های فریبنده جباران خودکامه ، و روحانیون خدانشناس ترفندباز وابسته به دربار و قدرت های استعماری ، سرشان گرم است و آگنده با خرافات و ترس تا آخرین نفس به محور خویش میچرخند ، آنها به عادت های شان سخت چسبیده اند ، آنها با ترس موهوم ، خیالات واهی ، یا باور به معجزه چرت می زنند که شاید گشایشی پدید آید؟!؟!

(آیا امکان دارد روزی روزگاری ، این آدم های زندانی بتوانند زنجیر های انواع بردگی را پاره نموده با دست و پای آزاد و آرامش خیال پرنده وار تا اوج آبی بلند پرواز نمایند ؟ میتوانند مالک خانه خود و صاحب تعیین سرنوشت خود گردند ؟ آیا خواهند توانست شیور جنگ را خاموش نمایند ، تا دیگر گیتی اقیانوسی از خون نگردد ، تا انسانها جدا از امتیازات رنگ و پوست ، زبان و نژاد ، کیش و مذهب در دهکده بنام دنیا ، برای همدیگر شعر دوستی ، صلح ، همرنگی و عشق را بخوانند؟ **بلی ، خیال است ، مگر محال نیست .**

(ناتور رحمانی)